

جنش کارگری و انقلاب ایران -

پس از اشغال ایران توسط متفقین و بوجود آمدن فضای باز سیاسی، حیات جنبش کارگری وارد مرحله تازه ای شد. این مرحله با تشکیل حزب توده و رشد اتحادیه های کارگری به اوج خود رسید. پس از شکست سیاستهای حزب توده و بدنبال آن تغییرات اقتصادی و سیاسی ای که ایران از سر گذراند. جنبش اتحادیه ای، دیگر مرکز مجال نطفه بستن در جامعه را نیافت.

بافت و ساختار طبقه کارگر تحت الشعاع پروسه اصلاحات ارضی و صنعتی شدن از بالا قرار گرفت. این پدیده در کنار به حاشیه رانده شدن نیروهای سیاسی در آن دوره و سپس شکل گیری سندیکاها و دولتی شرایط ویژه ای را در محیط صنعت و کارخانه موجب گشت. شرایطی که در آن امکان تربیت شدن و پرورش یافتن قشرهای پیشرو و کارگران سوسیالیست به شدت ضعیف شد. قشرهایی که معمولا در هر دوره از مبارزات کارگری نقش رهبری حرکات و انتقال دهنده تجربیات را به عهده دارند. این دوره مصادف بود با سطره یافتن بیش از پیش استالینیزم بر کل جنبش کمونیستی در جهان. با توجه به مجموعه عوامل فوق از حضور جریانها و گروههای چپ در تحولات بعد، بویژه حضور گرایش سوسیالیستی متشکل در میان صنایع سختی به میان نمی توان آورد. شکست رفورمیزم حزب توده، افت و رکود نسبی جنبش کارگری در بطن یک تحول ساختاری، زمینه را جهت عرض اندام مجدد دیگر گروههای اجتماعی در هیئت مشی چریکی تحت عنوان کمونیسم و سوسیالیسم فراهم ساخت. استراتژی این گروهها و در راس آن جنبش فدایی، از یک سو عصیان مایوسانه به انحطاط حزب توده و از سوی دیگر عدم اعتقاد به نیروی تاریخ ساز طبقه کارگر بود. در خارج از کشور نیز همین استراتژی بوسیله کنفدراسیون دانشجویی و تشکلهای باصطلاح فرهنگی دنبال می شد.

وقایع تاریخی سال ۵۷ و نقش طبقه کارگر در آن چنان عظیم بود که سرعت طومار تمام تئوری ها و استراتژی چپ را در هر پیچیدگی نقطه عطف شرایط انقلابی قبل از قیام همین زمانی بود که کارگران صنایع و پیشاپیش آنان، کارگران نفت از طریق اعتصابات طولانی چرخهای اقتصادی سرمایه را متوقف کردند. در ادامه همین اعتراضات و اعتصابات بود که شوراهای صنعت و معاله شکل گرفتند. شکل گیری شوراهای نشان دهنده آمادگی و قابلیت طبقه کارگر برای دخالت در روند تحولات از طریق ارگانهای خویش بود. امری که کلیت حاکمیت جدید، را با موانع و مشکلاتی روبرو ساخت. شوراهای از یکطرف محدودیت ها و ضعف های جنبش کارگری و فقدان حزب طبقاتی کارگران را نشان می دادند و از طرف دیگر خواسته ها و تمایلات طبقه را بیان می کردند. گرایش به اقدام مستقیم علیه قدرت حاکمه جدید، تلاش جهت بدست گرفتن کنترل صنایع و همچنین اعمال اهرام جمعی در حوزه تولید از ویژگی های شوراهای بود. پراگندگی شوراهای و عدم ارتباط ارگانیک میان آنها و محصور شدن بخش چشمگیری از فعالیتهای و اقدامات در محدوده یک کارخانه، ریشه در ضعف ها و بی کیفیتی جنبش کارگری داشت. امری که در فقدان برنامه کارگری و حزب قدرتمند آن بدیهی بود.

یک مقایسه ساده میان شرایط و مشخصات جنبش کارگری در دو دوره (سالهای ۳۲-۱۳۲۰ و مقطع انقلاب) به خوبی تفاوت های کیفی و رشد جنبش کارگری را آشکار می سازد. جنبش اتحادیه ای از لحاظ سیاسی در شرایط ویژه ای سازمان یافت. مهمترین ویژگی آن اشغال ایران توسط متفقین و بوجود آمدن فضای برای فعالیت سیاسی و شکل گیری حزب توده بود. در حالیکه در مقطع انقلاب ۵۷ سازمانیابی شورایی در فضای سیاسی متفاوتی شکل گرفت این خود محصول نقش و ابراز وجود طبقه کارگر جدید در شرایط انقلابی بود. شوراهای در قیاب سازمانها و

ترازنامه و آینده

توضیح :

این نوشته حاصل جمع بندی بحث هیئت هماهنگی و بخشی از اعضاء جهت ارائه تحلیل از سیر حرکت انجمن و جایگاه آن در شرایط کنونی است بدین ترتیب بحث ما نه بیان تاریخ وقایع و اتفاقات بلکه تحلیل سیاسی این حرکت می باشد. این بحث را می توان در عین حال ترازنامه انتقادی یک تجربه نام نهاد. به همین سبب نیز انتقاد به گرایشهای مختلف درون این حرکت یک انتقاد به خود نیز محسوب می گردد. اهمیت این جمع بندی در این است که بدون لژهای صحیح از حرکت تاکتونی ترسیم یک چشم انداز در آستانه مجمع عمومی هشتم انجمن میسر نیست.

زمینه های شکل گیری انجمن

نگاهی به تاریخ گذشته نیروهای چپ نشان می دهد که پیشرو فعالیتهای دفاعی کارگری در خارج از کشور متداول نبوده است. این فعالیت ها عمدتاً در عرصه های دمکراتیک، فرهنگی و بوسیله تشکلهای دانشجویی انجام می گرفت. شکل گیری فعالیت های کارگری در خارج، بوجود آمدن جمعهای مختلف و از جمله انجمن کارگران پناهنده و مهاجر، امری خلق الساعه نبوده است.

زمینه های تاریخی این پدیده را باید قبل از هر چیز در انقلاب ۵۷ و حضور قدرتمند طبقه کارگر و نقش سازمانهای سیاسی چپ در آن جستجو نمود.

کارگران مهاجر و فعالین سیاسی که بعد از سرکوب ۶۰ مجبور به ترک ایران شدند متأثر از تجربیات مثبت و منفی دوران انقلاب بودند. از همین رو بدون پرداختن به خطوط عمومی این تجربیات و نقش نیروهای مختلف در این راستا بررسی کم و کیف فعالیتهای خارج از کشور و همچنین " انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی " به عنوان بخشی از آن میسر نیست.

شکست انقلاب ایران و جنبش شورایی، تأثیرات منفی استراتژی چپ را نیز در تجربه و افغان کارگران و توده های پیشرو الهات کرد. برعکس چنین شرایطی بود که پس از سرکوب سالهای ۶۰ و موج مهاجرت، شاهد تولد کانونها و انجمنهای متعددی در خارج از کشور میباشیم. بهاروت روشتر انجمنها و کانونهای مختلفی که در خارج از کشور شکل گرفتند، تعلق پروسه ای از انحطاط و بازنگری چپ بود. انجمن نیز صرف نظر از اینکه در کدام حوادث و بوسیله کدام افراد یا گروهها شکل گرفته باشد، یکی از چهرهای چپ و محصول تحولات آن است. چهره ای که در وهله اول منعکس کننده رابطه و تأثیرات چپ و جوانب آن در درون قشرهایی از کارگران میباشد. پس جا دارد تا در دو جانب این رابطه را مورد بررسی قرار دهیم. سپس به سیر دگرگونی انجمن در بطن این تحولات بپردازیم و ضمن اشاره به نقاط ضعف و قوت آن، استنتاجات مبنی بر عمل آوریم

احزاب سیاسی شکل گرفتند و محصول انکشاف مبارزه طبقاتی در دوره تعرض انقلابی علیه سرمایه داری بودند.

در حالیکه جنبش اتحادیه ای توسط حزب توده شکل گرفت و در استراتژی اتحادیه گرایی پیروگرایی این حزب محور گشت. در دوره انقلاب رو درویی تشکلهای کارگری با کارفرما (دولت جدید) به تقابل آشکار سیاسی مبدل میشد. به همین سبب مطالبات کارگری در نهایت امر و حرف آخر خود سیاسی بودند. مضاف بر آن در بخشی از صنایع که مالکان و صاحبان آنها مجبور به فرار شدند، کنترل و اداره آنها تقداً بوسیله کارگران صورت میگرفت. اگر ویژگی ها و خصوصیات یاد شده را در متن جهت گیری ها و خصائل عمده انقلاب ایران ارزیابی کنیم به یک استنتاج سیاسی مشخص در این باره دست می یابیم. تهاجمات توده ای در سال ۵۷ فقط متوجه ارگانها و مراکز سیاسی دولتی نبود. مراکز اقتصادی و تجاری سرمایه داری، فرودگاههای بزرگ و مراکز مطلق به سرمایه داران نیز تخریب یا مصادره می شدند. انقلاب ایران صرفاً یک حرکت ضد سلطنتی یا حرکت توده ای دمکراتیک نبود. آزادی خویشی و مطالبات وسیع دمکراتیک با خواست هایی نظیر برابری اقتصادی، عدالت اجتماعی، کنترل صنایع بدست کارگران توأم بودند. بهار دیگر انقلاب ۵۷ دارای خصیصه سوسیالیستی بوده خواستها و اهدافی که پاسخگوینی و بر آورده نمودن آن به هیچ وجه در محدوده انظار « لیبرال » یا « دمکرات » جامعه ایران نبود. قش بعدی جریان روحانیت و شکست سختی که بر کارگران و مردم تحمیل شد، این حقیقت را به مقیاس تمام وقایع سالهای پس از ۶۰ بنمایش گذاشت. اما باید دید در بطن این تحولات نیروها و سازمانهای چه قش نقش ایفا کردند و اساساً نگرش و ارزیابی آنان از ماهیت انقلاب و نیروها چه بود.

چپ و انقلاب ایران -

چپ ایران راه خود را مدتها پیش از جنبش کارگری جدا کرده بود. دلایل تاریخی و سیاسی این جدایی در خصوص برابری فرار از مرزها و مسائل « ملی » فرار داره (که در حوصله و هدف این نوشته نمی گنجد) اما یک مشخصه اساسی و عمومی چپ در قبل از قیام، تقویت جریان ضدانقلابی روحانیت و با دنباله روی از آن بود. چپ چنان در چهره تفکرات غیر کارگری استالیانی - مائوئی گرفتار بود که نمی توانست نقش مؤثری در روند انقلاب و تحولات بعدی آن ایفا نماید. نیروها و گروههای کوچک سیاسی در مقطع ابتدای انقلابی و رشد حرکات کارگری و توده ای حضور ملموسی نداشتند. چپ تنها در مقطع « خوشامد گویی به امام » بود که حضور بهم رساند. پس از شروع سرکوب انقلاب در فردای قیام، نتایج استراتژی چپ یعنی « برقراری جمهوری دمکراتیک خلق » نمایان شد اگر در دوره انقلاب، کارگران علیرغم پراگندگی و نداشتن شکل های سازمانی، به حوزه مالکیت سرمایه دست اندازی می کردند، اگر در آن هنگام، مراکز سیاسی و اقتصادی سرمایه آماج حملات گسترده توده های زحمتکش قرار میگرفت، اگر طبقه مسلط در مقابل این صف آزایی مجبور به ترک مراکز اقتصادی و صنایع گشته بود، چپ ایران همچنان در فضای هبرونی انقلاب مشروطیت و خواسته های پیروا دمکراتیک سیر می کرد.

... بیش از هفتاد سال است که این توده عظیم می رزمند و در این رزم فرماندهان که بر بستر از خون آتش و باروت شکل گرفته است، بارها و بارها بر سرفصل های تحول انقلابی قرار گرفته، اما علیرغم تمام جانباری ها و پیروزی ها آستان انقلاب دمکراتیک خلفای مین ما همچنان ناکشوده مانده است. اکنون بار دیگر خلق پر قدرت و پرتوان با مشت گره کرده اش این دروازه را می گوید،

اساسی ترین مسئله برای تمام انقلابیون این است که چه چیزی پیروزی قش و بازگشت ناپذیر انقلاب را تضمین می کند (نقش پروتاریا در انقلاب ایران - سهند - پیام به رزمندگان کمونیست)

چنین نگرشی به ماهیت انقلاب و یکسان دیدن هدف و ماهیت خواسته ها و نیروهای آن با هفتاد سال پیش (انقلاب مشروطیت) گویای یک نکته مهم و اساسی بود: چشم پوشی بر تغییر آرایش طبقات در بعد از سالهای اصلاحات ارضی و به موازات آن قش تاریخی طبقه کارگر در انقلاب ایران. تئوری ها و نظرات این نگرش در ارزیابی از ماهیت انقلاب نیز بیانگر همین واقعیت بودند:

۱. نسی کامل دیکتاتوری حاکم بر ایران و برقراری حقوق دمکراتیک در جامعه ضرورت حیاتی بسیج طبقه کارگر ایران برای انقلاب سوسیالیستی است

۲. نسی کامل دیکتاتوری و برقراری دمکراسی مورد نظر طبقه کارگر مستلزم نابودی کامل سلطه امپریالیزم در ایران است.

۳. انقلاب کنونی ایران باوجود حاکمیت سرمایه، دقیقاً به اعتبار ضد امپریالیستی خود، انقلابی دمکراتیک است. (نقش پروتاریا در انقلاب ایران - خطوط عمده)

این سخنان لازمه مطلق به آن چپ است که آغاز تاریخ را با پیدایش خود توضیح می دهد و در فرموله کردن چند باره استراتژی انقلاب دمکراتیک پشتاز بوده است. برنامه ای که پس از تمامی ناکامی ها و شکستهای تاکتونی اش، مجدداً کارگران را برای مفریزه کردن جامعه مدنی فرا می خواند.

بزرگنواهای " آن دوره، یعنی جنبش فدایی راه و خواست خود را به زبان ساده نری بیان کرده بود:

" در این انقلاب شکوهمند خلق ما پیکار و اقدامات بر حق آیت اله خمینی در سرنگونی نظام سلطنتی و مبارزه بر علیه امپریالیزم و نوکران داخلی آن لائید کرده، با تمام نیرو از اقدامات بر حق ایشان حمایت می کنیم. شرط صدمات انقلابی است که با شرکت هرچه فعالتر در این پیکار، در حفظ و تکمیل و گسترش پیروزی های بدست آمده و شکست کامل امپریالیسم و نوکران داخلی آن بگوئیم. ما هرگونه تعرض به صفوف خلفای زحمتکش مین را محکوم کرده و آنرا لوطنه امپریالیزم و نوکرانش می شناسیم. (برنامه حداقل سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ۲۴ بهمن ۱۳۵۷)

استراتژی « انقلاب دمکراتیک و آرمان سرمایه داری « اصلاح شده و مستقل » آنها که پا به میدان صف بندیهای طبقات بگذارد، راهی جز آنچه را که پیموده در پیش ندارد. سیطره این استراتژی تنها یک نمود اساسی از انعطاط کامل دستگاه فکری است که بر نظریات و سیاستهای چپ روسی استوار است.

این اتفاقی نبود که اولین حزب کمونیست ایران، شصت سال قبل از انقلاب ۵۷، متکی بر یک استراتژی سوسیالیستی و مستقل طبقاتی بود. برنامه حزب کمونیست ایران که به تاریخ ۵ خرداد ماه ۱۳۹۹ در کنگره انزلی به تصویب رسید، در باره راهایی زحمتکشان چنین گفته بود:

" حتی دمکراتیک ترین نظام پارلمانی یا جمهوری بورژوازی که مین شمار و اراده تمام خلق، تمام ملت و تمام طبقات باشد، با توجه به مالکیت خصوصی بر زمین و دیگر وسایل تولید، همچنان در عمل دیکتاتوری باقی خواهد ماند، یعنی دستگاهی برای استثمار و ستم و مشقت مالک ارضی و سرمایه دار بر اکثریت عظیمی باقی خواهد ماند. (بند یک برنامه حزب کمونیست ایران)

کمونیستهای ایران در آستانه انقلاب ۵۷ اما در قیاس با شصت سال پیش نه تنها دستاوردی نداشتند بلکه بکلی بر بنیادهای نظری و اهداف سوسیالیزم پشت کرده بودند. سخن از حکومت شورایی و بدست گرفتن صنایع درانقلاب ۵۷ در نزد آنان گناه نابخشودنی، بدور از " صداقت انقلابی " محسوب می شد. درحالیکه حزب

جایگاه انجمن کارگران پناهنده و مهاجر-

ارائه یک تعریف مشخص که ناظر بر کل فعالیت و اهداف ناکنونی انجمن باشد ممکن نیست. علت این امر را پیش از همه باید در ویژگی ها و خصوصیات جستجو کرد که مانع از فرارگرفتن این حرکت در یک قالب و تعریف « کلاسیک » میگردد همین ویژگی را تا بلرجه ای ضعیفتر می توان در کانونهای متعددی که در این دوره شکل گرفته اند دید. بررسی این ارگانها تنها زمانی میسر است که بر تناقضات و ویژگی های موجود در شرایط کنونی واقف باشیم. انجمن کارگران پناهنده و مهاجر نیز از این قاعده مستثنی نیست. اما خصیصه مهمی نیز انجمن را از دیگر انواع کانونها و انجمنها متمایز می گرداند. همان خصیصه ای که موجب شد تا تحول و دگر دیسی چپ را در بطن حرکت خود جای دهد و نمودی از جوانب متناقض این دگر دیسی باشد.

انجمن تنها مشخص کننده اضمحلال و سیر عقب نشینی احزاب یا سازمانها نیست، بلکه تا درجه معینی تأثیرات آن را در میان کارگران پیشرو را نیز نمایندگی می کند. به عبارت دیگر ریشه یابی انجمن تنها به سازمان یا حزب محدود نبود، این ریشه بطور عمده با در قشری از کارگران داشت که در دوره پس از انقلاب متاثر از چپ بودند.

همین مشخصه و خصیصه انجمن موجب گردید تا این شکل از سبک کار و محتوای فعالیت های احزاب و سازمانهای چپ و محافل فرهنگی و دانشجویی فاصله گرفته و مضمون و جهت گیری خود را معطوف به دفاع از منافع و خواسته های کارگران نماید.

اما خصوصیت یاد شده هیچ گاه مانع از آن نگشت تا انجمن بصورت یک چهره از چپ ایران عمل نماید. نگاهی به چگونگی شکل گیری این شکل، سیر فعالیت ها و حرکت ناکنونی آن و بالاخره گرایشانی که امروز درون آن صف آرای شده اند، ساحت ارزیابی ما را اثبات می نماید.

انجمن کارگران پناهنده و مهاجر در امتداد یک حرکت ضعیف و نسبتاً سترون شکل گرفت. اولین نطفه های آن تحت عنوان « جنبش دفاع از حقوق سندیکایی کارگران ایران » اعلام موجودیت کرد و نخستین شماره نشریه خود « کارگر تبعیدی » را در مردادماه ۶۷ (ژوئیه ۱۹۸۸) منتشر ساخت. این حرکت سپس نام خود را به انجمن کارگران تبعیدی تغییر داد. نقش اساسی و عمده جهت تاسیس این جریان (جنبش دفاع ...) در ابتدا از آن فعالین یک گروه سیاسی بود. مضمون فعالیت ها و اهداف عمومی حرکت نیز در اصل شامل دفاع از خواسته ها و منافع کارگران و سازماندهی کارگران پناهنده و مهاجر می شد. آنچه که تا به امروز نیز تداوم یافته است. اما جهت گیری های سیاسی، ساختار حرکت و مسائل و موضوعاتی که در مقابل آن بود در هر مقطع همین تغییر کرده است.

بطور مثال هدف اولیه « جنبش دفاع از حقوق سندیکایی ... » اعمال فشار به جمهوری اسلامی از کانال سازمان جهانی کار نبود، بالعکس، مضمون اصلی جهت گیری سیاسی آن تلاش برای تبدیل شدن به نماینده جنبش سندیکایی ایران و به این اعتبار شرکت در کنفرانس بین جهانی اتحادیه های کارگری بلوک شرق بود. این نکته را در طرح اولیه پلانفرم این شکل، مندرج در نشریه کارگر تبعیدی شماره یک میتوان مشاهده نمود.

کارگران کشورهای مختلف باید از شرایط سخت طبقه کارگر ایران، که فاقد اولیه ترین حقوق است و برای آن می جنگد، مطلع شوند. اتحادیه های کارگری کشورهای مختلف و تشکلهای جهانی کارگری مترقی همچون « فدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری باید بعنوان پشتیبانان حقوق کارگران ایران نقش خود را ایفا

کمونیست ایران در ۱۳۹۹ در باره شیوه حکومت زحمتکشان در آن دوره گفته بود: « تنها حکومت شورایی است که می تواند از جمله خود اناری محلی و منطقه ای را در شکلی بنوعی قابل مقایسه وسیع تری از هر جای دیگر و بدون اعمال قدرت از بالا تأمین سازد. همان منبع

بدین ترتیب مقطع انقلاب و تغییر و تحولات بعد از آن عدم صحت مبانی نظری و مشی سیاسی چپ را به وسعت وقایع عظیم تاریخی سالهای ۵۷-۸۸ بنمایش گذاشت. جنبش شورایی دوره بعد از انقلاب و تحولات سالهای ۶۰ به بعد تنها اثبات این شکست در اذهان و تعارب نسل جدیدی از کارگران و توده های پیشرو و آگاه بود نقش چپ در انقلاب از زلویه نگرش تاریخی تنها تکرار چندین باره استراتژی انقلاب دو مرحله ای بود، اما این بار در شرایطی متفاوت. وقایع بعد از سالهای ۶۰ و به حاشیه رانده شدن چپ از تحولات و حوادث اجتماعی، دورانی از بازنگری و بازبینی را بدنبال آورد. باز بینی گذشته اما تحت شرایط ویژه ای آغاز شد. شکست استراتژی چپ و تأثیرات مغرب آن، سیر عقب نشینی طبقه کارگر در عرصه ملی و جهانی، مشخصه اصلی این شرایط بود. این شرایط با فرو پاشی بلوک شرق و اضمحلال بوروکراسی سیاسی و اقتصاد دولتی، تحول و دگر دیسی چپ را تسریع نمود.

این تحول و دگر دیسی اما نمیتوانست به چند گروه سیاسی به حاشیه رانده شده محدود گردد. جریانات فوق از جامعه و شرایط معینی ریشه گرفته بودند و در همین حال تا حدودی در آن تأثیر گذاشته بودند.

بدین سان این دگر دیسی و تحول را باید در عرصه های متفاوتی بررسی نمود و تأثیرات آن را نیز در همان عرصه ها باز شمرد. بعنوان مثال شکل گیری سخت جان میان طبقاتی از کارگران پیشرو و بدبینی آنان به جریانات موجود، شکل گیری برخی محافل شبه آنتراشیست (سندیکاگرا یا شوراگرا) دوری از تعزب کمونیستی و محدود نمودن فعالیت به چهار دیوار کارخانه یا محله و یا محفل و ... از جمله عوارض شکست استراتژی چپ در دوران جنبش کارگری ایران هستند. پدیده هایی که قطعاً در سیر آتی برآمد انقلابی جلوه ای روشن تر خواهند یافت.

در خارج از کشور اما تأثیرات و بازتاب شکست چپ در انقلاب و عقب نشینی و اکت مبارزه طبقاتی در سطح جهانی به گونه ای دیگر تجلی یافت.

تخلیل و ارزیابی ماهیت انجمن کارگران پناهنده و مهاجر و اساساً کلیه انجمنها و کانونهای سیاسی چپ در خارج از کشور تنها در بستر توضیح چنین شرایطی ممکن میگردد. این انجمنها و کانونها، برخلاف برخی تصورات سطحی و ساده نگرانه حاصل رشد فعالیت فرهنگی « ایرانیان » خارج از کشور نیستند. همچنین آنها برخلاف سنت معمول در سبک کار چپ بوروکرات « تشکلهای توده ای » و نسبه مقاله ای وابسته به « حزب » یا سازمان نیستند.

تشکلهای فرودست و جرح دنده ای زمانی ضمیمه حزب و سازمان قدرت طلب می شوند که انتقال « آگاهی » به « توده یا طبقه »، پیشروی حزب بصورت قدرت را تضمین می کند. بدین ترتیب می توان گفت که انجمنها و کانونهای مختلف، محافل و پروژه های فرهنگی گوناگون، مجلات و جنگ های سیاسی - ادبی و ... یک چهره از سیر اضمحلال و دگر دیسی چپ هستند که بدلیل عدم حضور آنتراشیست کارگری کمونیستی به مسیر نیازها و نمایانیت دیگری سوق یافتند. به همین سبب نیز بسیاری از آنان همانند حباب های روی آب پیش از آنکه مجال ابراز وجود سیاسی بیابند محو شدند. یا نهایتاً در بهترین شکل به نهادهای خدعانی و فرهنگی تبدیل شدند. اما بهینجه جایگاه انجمن کارگران پناهنده و مهاجر در این میان چه بود و چه راهی را در بطن این تحول و دگر دیسی پیموده است.

کند. (طرح پلانفرم اولیه - مه ۱۳۸۸ کارگرتبعیدی شماره ۱)

بدین ترتیب روشن است که « جنبش دفاع از حقوق سندیکایی کارگران ایران » در نظر داشته است پشتیبانی « فدراسیون اتحادیه های کارگری را جلب نماید ، تشکیلی که میبزی دولت های به اصطلاح سوسیالیستی بلوک شرق بود و برای این منظور لازم بود تا « جنبش دفاع از حقوق سندیکایی ... » بمتابه آکترناتیوی در مقابل هیئت های ازمایی حزب توده در این مجمع ظاهر گردد .

اما جهت گیری سیاسی « جنبش سندیکایی » منوط به موفقیت آن در فعالیت های عمومی بود . تلاش های اولیه این تشکل جهت کسب عنوان « نمایندگی صنفی » کارگران ایران قرین موفقیت نگشت . مروری بر نشریات « جنبش دفاع از حقوق سندیکایی ... » و سپس هم انجمن کارگران تبعیدی روشن می سازد که این تلاش ها از یک تجمع غیر منسجم و محدود فراتر نرفت . به موازات این کوشش ها جمع دیگری نیز در انگلستان با هدف پیشبرد فعالیت های کارگری ایجاد یک انجمن را در دستور کار خود قرار داده بود ، این دو حرکت سپس به هم پیوسته و انجمن کارگران پناهنده و مهاجر را تشکیل دادند . نشریات کارگر تبعیدی تا مقطع بعد از مجمع عمومی پنجم هیچ گونه جهت گیری سیاسی معین را در درون چپ ایران از خود نشان نمی دهد . تقریباً مضمون عمده مطالب نشریات تا شماره ۱۶ جمع آوری و نقل اخبار جنبش کارگری و درج برخی مطالب سیاسی در زمینه مسائل جنبش کارگری می باشد .

تنها بعد از مجمع عمومی ششم و بویژه پس از شماره های ۱۷-۱۶ است که مطالب و مقالات سیاسی که حاکی از جهت گیری ها و گرایشات درونی این حرکت می باشد خود نمایی می کند . (بعنوان مثال میتوان به مقالات مندرج در نشریه شماره ۱۸ اشاره نمود)

تا پیش از این تاریخ فعالیت های انجمن در عمل شبه سندیکایی بود . این دوره با تلاش جهت تعریف مجدد انجمن در مجمع عمومی ششم و بالاخره تصویب بندهای مباحثات در مجمع هفتم به پایان رسید .

پس تا این مرحله میتوان بر چند نکته که ناظر بر تغییرات تدریجی و بلندی این حرکت هستند تاکید نمود . این تحول حاصل تغییراتی در ساختار و بافت انجمن و رشد کمی آن نیز بود . پس بدین ترتیب می توانیم سه مرحله از دگرذیسی و تحول را در حیات تاکنونی انجمن توضیح دهیم .

اول- تبدیل شدن « جنبش دفاع از حقوق سندیکایی ایران » به انجمن کارگران پناهنده و مهاجر از طریق پیوستن دو تشکل انجمن کارگران تبعیدی « آلمان » و انجمن کارگران پناهنده « لندن » به یکدیگر .

این تحول را در جهت گیری انجمن می توان بگونه ای دیگر ترسیم نمود . تشکل شبه سندیکایی که قرار بود در خدمت اهداف استراتژیک جناح معینی از چپ قرار بگیرد ، در بطن تغییر و تحولات متعدد سیاسی تبدیل به حرکتی شد که در دوره بعدی ، فعالیت و تلاش خود را مصلوف به جلب حمایت اتحادیه های کارگری و فشار بر جمهوری اسلامی از کانال سازمان جهانی کار نمود .

دوم - دگرذیسی و تحول بعدی انجمن از مقطعی آغاز میگردد که این تشکل در تکامل خود و نفی جایگاه « جنبش دفاع از حقوق سندیکایی ... » تعاریفات سیاسی معینی را بروز می دهد . گرایش به انتقاد و نفی نیروهای موجود و رویگردانی از پذیرش آکترناتیوهای سیاسی کنونی ، یک جنبه یا یک وجه از تمایلات سیاسی فوق بشمار می آید . « رجوع شود به مقالات طبقه کارگر در مقابل رهبری طلبان ، حزب به زبان ساده و چند نکته در باره وظایف کارگران پیشرو منتشره شماره ۱۸)

سوم - تداوم این روند در سال جاری چهره روشن تری به خود گرفت . بطوری که هم اکنون گرایشات درونی آن با پلانفرم های سیاسی مشخص ، در کنار یکدیگر

قرار گرفته اند . (این به معنای نادیده گرفتن تعداد معدودی منفرد نمی باشد)

امروز رشد و آشکار شدن ماهیت واقعی گرایشات درونی مستلزم یک تحول دمکراتیک در ساختار و سبک کار انجمن می باشد . مجمع عمومی هشتم جهت عبور از این مرحله نیاز به بازنگری گذشته و پایان دادن بر روند کنونی دارد . امری که وجود چارچوب ها و پلانفرم های متفاوت بناگزیر راههای متفاوتی را نیز در مقابل آن قرار می دهد . نکته مهم این است که امروز گرایشات معینی می کوشند تا همچنان وضعیت موجود را حفظ نمایند و از طریق سروش فاهان بر منطها و کاستی ها ماهیت انجمن را نه آنگونه که هست بلکه آنگونه که می خواهند ، جلوه دهند . پیش از پرداختن به این مسئله و بحث حول جایگاه گرایشات لازم است تا یک جمع بندی از بحث تاکنونی بعمل آوریم .

۱- شکل گیری انجمن در خارج از کشور حاصل یک شرایط عینی و سیاسی معین بود که ریشه در تاریخ انقلاب ۵۷ و تحولات آندوره دارد . به همین سبب نیز این حرکت متأثر از جوانب مثبت و منفی تجربیات آن مقطع و سیر حوادث بعدی می باشد .

۲- به این اعتبار انجمن از سویی یک چهره چپ در دوره اضطرار عقب نشینی آن و از سوی دیگر بیانگر تألیفات شکست استراتژیک چپ در محیط کارگری می باشد . لذا یک ویژگی اساسی دوره اخیر را در بطن حرکت تاکنونی خود جای داده است ، یعنی دگرذیسی و تحول در دوره اخیر .

۳- اهداف و وظایف و ساختار این حرکت به تناسب دگرذیسی فوق در حال تغییر تدریجی بوده ، ضمن آنکه محور فعالیت های عملی دفاع از منافع آنی طبقه کارگر بوده است . بر همین اساس تحول و دگرذیسی انجمن از سه مرحله متفاوت عبور کرده است .

پیدایش پلانفرم های مشخص و تعریف شده عملا راههای متفاوتی را در قبال آینده قرار میدهند .

بدین سان جا دارد تا به جایگاه این گرایشات و راهی که تا به امروز طی کرده اند و همچنین چشم اندازی را که برای آینده ترسیم می کنند برهه فرماییم .

نکته مهم این است که این گرایشات در حفظ انجمن بر اول سابق وحدت نسبی دارند و علیرغم تفاوتها و تشابه های سیاسی نسبی که با یکدیگر دارند در تعیین اهداف و سبک کار در شرایط کنونی اشتراک نظر اساسی دارند .

ما از ابتدای فعالیت در انجمن بر ضرورت مبارزه با منطهای جدی این حرکت ، لزوم تحول دمکراتیک در آن و سرانجام جهت گیری بطرف تشکل شدن کارگران کمونیست در یک تشکل با برنامه و پلانفرم کمونیستی پای فشردیم . در همین راستا جهت قطب بندی گرایشات درونی و بحث حول مسائل اساسی سوسیالیزم طرح مباحثات را به مجمع عمومی هفتم ارائه نمودیم . بندهای نظری درج شده در این طرح در اصل حاصل مباحثات و مکاتبات و بالاخره توافق عمومی طیف مستقل جهت بحث حول آنها بود .

طرح مباحثات اگر چه به غنای نشریه کارگر تبعیدی یاری نمود اما در خدمت هدف یاد شده قرار نگرفت . در عین حال تجربه دوساله ما بعنوان هیئت هماهنگی روشن نمود که مانع عمده در قبال رشد و انسجام حرکت ، گرایشی است که میکوشد ، سردرگمی سیاسی خود را تحت پوشش کار دفاعی فنان کند و انجمن را بمتابه یک ابزار سیاسی تبدیل به عرصه آزمایش یافته های خام شبه آنارشیستی خود نماید .

بدیند ما این مسئله پیش از آنکه نشانگر مقصر بودن افراد یا گرایشات باشد حاصل یکدوره تحول و دگرگونی بلندی در حرکت بوده است . به همین سبب نیز تعلیل شرایط و مسائل کنونی انجمن و آشکار نمودن نقطه ای که در انتهای این پروسه در مقابل گرایشات قرارگرفته به تسرع این روند یاری می نماید . پس در اینجا ضمن اشاره به گرایشات درونی و جایگاه آنها ، روی نقش و مواضع نگرش خام شبه

آنارشیستی تعقیب خواهیم کرد

۱- گرایش اتحادیه گرا

همانطور که در خلال بحث ناگتونی نشان دادیم « جنبش دفاع از حقوق سندیکایی ... » نظفه اولیه حرکتی بود که در امتداد و تحول خود به مرحله کنونی رسیده است. گفتیم که یکی از اهداف « جنبش دفاع از حقوق سندیکایی ... » تبدیل شدن به جانشین و نماینده سندیکایی کارگران و به این اعتبار شرکت در « فدراسیون جهانی اتحادیه ها » بود. تشکلی که در طرح پلانفرم اولیه « جنبش دفاع از حقوق سندیکایی ... » متوقفی نام گرفته بود. این گفته بدین معنی است که سنگ بنای این حرکت با الکا بر دستگاه فکری چپ روسی بنا شده است. در این دستگاه فکری نگرش کلاسیک و شناخته شده ای به تشکلهای و احزاب وجود دارد و بر سیستم نظری و سیاست های کمیتزین استالینی متکی است. در نزد این گرایش، اتحادیه های کارگری طرف مطلوب و اصلی مبارزه طبقاتی هستند. (ورگی که متعلق به دوره سوری شده می باشد و به تغییر ماهیت این تشکلهای بی توجه است) و حزب نیز رسالت تاریخی پروتاریا را بعهده دارد. در نتیجه حزب کمونیست بعنوان وکیل تاریخی پروتاریا وظیفه انجام و تحقق رسالت طبقاتی کارگران را از طریق « سازماندهی طبقه » و کسب قدرت سیاسی جامعه عمل می پوشاند. بدین ترتیب حزب در اتحادیه ها و با جلب آنها « توده ای شده » و با حمایت آنها پیش می رود. طبقه کارگر در این مسیر وسیله قدرت رسیدن « حزب » میباشد. حزب نیز بالطبع رسالت انتقال سرمایه داری به سوسیالیسم در دوران گذار را بعهده میگیرد.

اجزاء دیگر این دستگاه فکری تفاوت اساسی با جناحهای دیگر چپ ندارد. تاریخ انقلاب روسیه و حاکمیت استالینیزم، مائولیزم در چین و خلاصه نقش و عملکرد احزاب پیرو این دستگاه فکری به اعتبار تجربیات ناگتونی شناخته شده هستند. لذا در این باره تنها می توان بر اساسی ترین انحراف، یعنی ایده جانشین گرایی و جانشین شدن حزب به جای طبقه انگشت گذاشت. این تفکر نه فقط بدلیل ماهیت بوروکراتیستی آن بلکه به دلیل نقی رسالت طبقه کارگر باید مورد نقد و بررسی قرار گیرد. همانگونه که در سطح بین المللی نیز از ابتدای نگرش های کمیتزین این ایده ها توسط گروهها و سازمانهای اترناسیونالیست به بوله نقد دائم سپرده شده است. (بحث حول این موضوع وظیفه این نوشته نیست. به همین سبب در اینجا تنها به شرح نقش این گرایش بسنده می کنیم).

گرایش اتحادیه گرا چه در دوره جنبش سندیکایی و چه پس از آن به این حرکت کماکان بمنابه نمونه ای از شکل کارگری نگرسته و سرنوشت آن از این زاویه برای این گرایش مهم بوده است. بالطبع در چنین نگرشی دوری یا نزدیکی « شکل کارگری » به حزب یا سازمان نقش مهمی ایفا می نماید و تلاش فعالین آن طبقاً این خواهد بود تا شکل کارگری فوق در خدمت اهداف استراتژیک سازمان در آید، انصاف پذیری و مساعی این نگرش در حفظ و تداوم حرکت، ناگتون نیز از سوی معلول ویژگی شرایط دوران اخیر و از سوی دیگر حاصل پایبندی گرایش فوق به اصول و مبانی سیاسی خود بوده است. این گرایش به حرکت انجمن بمنابه یک « پراوتیک » نگرسته و بالطبع نمی توانست جهت نقد یا تحول آن گامی اساسی بردارد.

۲- گرایش قدرت طلب

حرکت انجمن تنها در مقاطع معینی با این گرایش روبرو بوده و یا از آن تأثیر پذیرفته است، میل به دخالت در انجمن توسط گرایش فوق تنها بر این اصل استوار بوده است که انجمن تبدیل به ضمیمه یا زائده "حزب" گردد. جریان مزبور بشدت

آفته به بوروکراسیم و ایده جانشین گراییه است. از این رو نیز معیار آن برای پذیرش دیگران میزان حمایت یا نزدیکی آنان به "حزب" می باشد. مباحثات و جدلیهای که در مجمع عمومی سوم و چهارم به اوج خود رسید و موجب از هم گسستگی مجمع شد متأثر از سیاستهای جریان مزبور بود. مسئله ناسیونالیسم در این مجمع بطرز فزینی تبدیل به متوله جدل کارگران میشود و سپس منجر به جدایی تعدادی از فعالین یا افراد متمایل به گرایش فوق از انجمن می گردد.

(نگاه کنید به گزارشات مجمع سوم، چهارم و پنجم در نشریات کارگرتبعیدی) اگر احزاب پیرو « اردوگاه سوسیالیستی » صبورانه تلاش می کنند " سازمانهای مبارزه طبقاتی " یعنی اتحادیه های کارگری تبدیل به طرف " توده ای " شدن حزب شوند، اگر احزاب « اردوگاهی » طبقه کارگر و انقلاب را برای به قدرت رسیدن حزب و بر پای سوسیالیسم دولتی بوروکراسی روسی فرا می خوانند، در نزد گرایش قدرت طلب " حزب کمونیست " داورستان کل طبقه کارگر در تاریخ است. داورستان کل نه تنها راه پروتاریا را از تاریخ می ستاند بلکه یک تله خود را جانشین طبقه کارگر مینماید. فراتر از آن وظایف و نقش دیگر انتشار جامعه را نیز بوسیله ایجاد ارگانهای متعدد « دمکراتیک لسمه قناله ای » بعهده می گیرد. حزب در این تفکر در عین حال یک ماشین جنگی تبلیغاتی است که بدون توجه به امت و خیز مبارزه طبقاتی، قرار است تا در « تبلیغات » و سیطره ایده های حاکم بر جامعه اختلال و پارازیت ایجاد کند. این گرایش که موجودیت خود را مدیون فروپاشی طبیف مائولیزم - استالینیت (خط ۲) ایران است ببعده تاریخی غالباً زنگزاکهای چپ و راست کمیتزین استالینی را به یاد می آورد.

مبلغ فعالیت مستقیماً کمونیستی است، اما تشکلهای « خدمانی و لسمه قناله ای » آن به انحطاط غیر قابل ترمیمی در غلطیده است. علاوه بر آن تمامی این تشکلهای المثنی های ارگانهای حزبی هستند. مبلغ شوراهای کارگری است، اما فرست زمانی که اتحادیه ها دچار بحران شده اند صفحهای از « نشریه کارگر امروز » را در اختیار ارگان ضد کارگری بوروکراتهای « ال او » (سوئد) قرار میدهند.

(رجوع شود به نشریه کارگر امروز شماره ۵۴)

مؤمن به سوسیالیزم و معتقد به کمونیزم ناب و « غیر بورژوازی » است اما استراتژی انقلاب دمکراتیک را پس از هر شکستی مجدداً فرموله کرده و طبقه کارگر را برای « عالی ترین اصلاحات در سرمایه داری » فرا می خواند.

روح شیطانی بورژوازیزم و اخیراً ناسیونالیزم را در شکل و شمایل همه تشکلهای سیاسی کشف کرده و تکفیر می کند، اما در عمل، جناحها و محافل ارتجاعی را جهت دفاع از "نظم متعارف" به اتحاد جبهه ای فرا می خواند.

تناقضات و انحرافات فاحش این گرایش را تنها با تعطیل و توضیح حاکمیت سالیان دراز تئوری های رفرمیستی و بوروکراتیک برچپ می توان توضیح داد. سیاست این جریان تأثیرات منفی بر تحول و دگردیسی انجمنها و کانونها و چپ (و از جمله خود این حزب) بر جای نهاد، شکل گریزی و ضدیت با لحزب کمونیستی تقویت شد، چرا که داورستان کل تاریخ در ضمیمه نمودن یک مجمع کوچک کارگری به حزب شکست خورده بود. این چنین شد که شکوه و عظمت داورستان تاریخ تا حد یک دستگاه قضایی دولتهای توتالیتر تنزل کرد و حکم ارتداد و وابستگی انجمن به راست ترین جناح بورژوازی صادر گردید. جاه و جلال فاضلان و "مفزه های منکر" در فریادهای خشمگینانه و تخریب عمیمت غیر مسئولانه بکلی رنگ باخت. از نقش و تأثیرات یا حضور مقطعی و غیر مستقیم این جریان در انجمن بیش از این نمی توان گفت. ظرافت و ایمان مزه طلبانه فعالین سانی و دانشگاهی در دفاع از کمونیزم مورد نظرشان تاب تحمل واقعیات جنبش کارگری را نیافت. همین امر موجب گردید تا این جریان علیرغم مخالفت خود با انجمن قادر به انتقاد و نقدی مثبت و تأثیر گذاری بر این حرکت نگردد.

۲- « گرایش مستقل » یا طیف منفردین

ما در بخش قبلی بحث ، عوامل و نکات مشخصی را در توضیح علل شکل گیری انجمن بیان کردیم . شکست استراتژی چپ و تشکیل گریزی کارگران پیشرو در دوره بعد یکی از این دلایل بود .

اما این مقوله بسیار کلی است و نیاز به توضیح بیشتر دارد . جلب شدن بخشهایی از فعالین کارگری به انجمن در سالهایی که جریانات رو به ضعف و افول بودند یک نمونه عینی از تشکیل گریزی آنان بوده است . کارگرانی که تجربیاتشان غالباً محدود به دوران انقلاب و حوادث بعدی می باشد . برخی از موارد مولد در این شکل گریزی را می توان به این صورت برشمرد : - تمایل حسی و تجربی کارگران پیشرو به دوری از مشغله ها و مباحث ملال آور جریانات بدلیل تجربیات منفی که هریک به نوعی در این عرصه داشته اند .

- گرایش به نقد یا دوری از مناسبات ساقطیستی احزاب و گروهها ، این جهت گیری بصورت فعال شدن آنان در برخی ارگانهای غیر متمرکز و دمکراتیک تجلی می یابد .

- عدم وجود تجربه و درک صحیح از پرتیک و فعالیت کارگری کمونیستی در خارج از کشور .

انجمن بر بستر چنین تمایلات و گرایشاتی رشد یافت . طیف منفردین تنها بواسطه نداشتن یک برنامه با اهداف سیاسی روشن ، خود را « مستقل » می دانند . این طیف از ابتدا نیز در محدوده فعالیت ها و ارتباطات ضعیف خود بصورت محافل متشکل عمل کرده است .

این طیف که در ابتدایک دست بنظر می رسید در سال جاری بصورت دو گرایش نسبتاً منسجم فعالیت نموده است . نظرات این طیف را می توان در مقالاتی که بطور پراکنده در نشریه درج شده مشاهده نمود .

(برای نمونه مقاله طبقه کارگر و استراتژی انقلابی مندرج در نشریه شماره ۲۶ که هدف خود را بیان خطوط عمده نظری جهت شکل دادن به یک گرایش سوسیالیستی نامیده بود . و یا نگرشی که اخیراً در مقالاتی تحت عنوان تجربیات کارگری لیستان در شماره های مختلف کارگر تبعیدی و مسئله رهبری اقتصادی کار در نشریات شماره ۲۰ درج گردید . بنظر ما اینگونه ها بروشنی چهارچوب نظری دو گرایش طیف منفردین را بیان می کند)

اکنون یک گرایش از طیف منفردین ، انجمن را با ساختار و اهداف کنونی اش آگرناتیو مطلوب و مناسب خود یافته است . شعار « زنده باد تشکلهای مستقل کارگری » که بیانگر سیاست و منشی گرایش اتحادیه گرا بود ، مدلی است که تبدیل به شعار استراتژیک گرایش معینی در مقابل سازمانیابی کمونیستی کارگران حول برنامه انقلابی سوسیالیستی شده است .

در همین راستا است که این نگرش ، انجمن را نمونه ای از شکل مستقل کارگری مورد نظر خود تلقی می نماید . همین چشم انداز است که موجب گشته تا این گرایش به سبک کار و کردار سیاسی محلی و باندهی تن دهد و در مقابل هر نوع تحول و تکامل دمکراتیک حرکت به شیوه ای اعلام نشده مقاومت نماید . لذا نقد و بررسی اهداف سیاسی این گرایش و نقش آن در حفظ شرایط موجود در استانه مایع عمومی هشتم از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد .

بنظر ما لازم است یافته های خام این گرایش (شبه آنارشیزم سندیکا گرا) قبل از بلوغ سیاسی اش مورد نقد و بررسی قرارگیرد . ما این ضرورت را به فرصتی دیگر موکول می کنیم و در اینجا تنها به ذکر مشخصات کلی آن برای نشان دادن علل تمایل شدید این گرایش به حفظ انجمن « به هر وسیله » و مقاومت در مقابل هرگونه تحول به نفع برنامه سوسیالیستی ، اکتفا می کنیم .

۴- گرایش شبه آنارشیزم سندیکا گرا

وجه مشترک این رفقا با گرایشات دیگر در این نکته نهفته است که همگی در عمل مدافع عدم تغییرات در انجمن بودند و هستند . اگرچه نگرش و بنیاد فکری گرایش « شبه آنارشیزم ... » در مقایسه با گرایش دیگر هنوز سیمای روشنی به خود نگرفته است . کردار سیاسی این گرایش در انجمن بواسطه محفل معینی و به شیوه ای غیر صریح تدویم دارد . آنها از تحول دمکراتیک ارگانیزم انجمن با توسل به ایده عدم تمرکز فاصله می گیرند ، اما در عمل روزمره به عقب مانده ترین نوع بوروکراسی و مناسبات گدخدان منشانه تن می دهند . در حرف و ظاهر خود را مدافع برنامه کمونیستی قلمداد می کنند ، اما از هرگونه تلاش جهت تشکیل کمونیستی استغنا می ورزند . با پیشنهادات و تلاشهای کارگران کمونیست در جهت حرکت برای پلانفرم سوسیالیستی همسویی می کنند ، اما در عمل امکانات بحث و پرسوه مباحثات را تبدیل به ابزار تفنن ، سرگرمی سیاسی ، بحث های پراکنده و بی هدف می نمایند . این کردار سیاسی تا درجه ای معلول عدم آمادگی این دسته از رفقا جهت اعلام صریح و روشن مواضع و اهدافشان می باشد . ما در ادامه انتقاد از کردار سیاسی اینان تلاش می کنیم تا حضور تدریجی و محتاط این نگرش را در نشریه کارگر تبعیدی نشان دهیم .

سیستم فکری این گرایش بر سه مؤلفه بنیادی و شناخته شده استوار است . در عرصه سیاست ، درک و تصویر سازی مغشوش از استقلال طبقاتی کارگران با اتکاء به شعار « زنده باد تشکل مستقل کارگری » ، در عرصه تشکیلات دفاع از نوعی فدرالیسم در مخالفت با ساقطیالیسم و بالاخره در عرصه هدف و برنامه ، « خودگردانی » هسته اصلی « آگرناتیو » این گرایش است .

اگرچه این گرایش تمایل فزاینده ای به عدم اعلام صریح اهداف خود نشان می دهد ، اما مباحث پراکنده موجود در نشریه کارگر تبعیدی نشان از بلوغ تدریجی این مؤلفه ها دارد .

الف - استقلال طبقاتی کارگران

درک و تعریف نگرش شبه آنارشیزم از استقلال طبقه کارگر بکلی با مارکسیسم بیگانه است . حتی فراتر از آن رویکردانی مخالفین آن از سوسیالیسم علمی را بر ملا می کند . استقلال طبقاتی در نزد این رفقا به معنای استقلال فیزیکی تشکل از احزاب و مهمتر از همه دوری کارگران از هرگونه سازمانیابی حزبی است ، حتی حزب و سازمانی که بواسطه کارگران کمونیست و جریان کمونیستی شکل گرفته باشد . همچنین بزعم این رفقا هرگونه دولتی ، یک دستگاه سرگوب بورژوازی است طعنا چنین فکری در درجه اول کارگران را از تلاش برای ایجاد حزب سیاسی خود ، سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی و برپایی دولت شوراهای بر حذر می دارد . سلسله مقالات مندرج در نشریه کارگر تبعیدی تحت عنوان « از تجارب جنبش های کارگران سایر کشورها ی دیگر بیاموزیم - نمونه لیستان » وظیفه خود را این قرار داده است تا چنین درسی از مفهوم استقلال ، به کارگران بیاموزد . ببینید :

اطلاع از بحث ها و طرحهای پیشنهادی ، ضعف ها و قوت های این جنبش نیز برای کسانی که خواستار قدرت گیری کارگران و ارگانهای خودگردان آنان - و نه حزب ، سازمان و فرقه خود هستند ، بسیار آموزنده است . ص ۴ کارگر تبعیدی شماره ۲۲

در نگاه اول ، گفته فوق بسیار بدیهی و موافق برداشت هر کارگر کمونیست بنظر می آید . اما این تشابه صرفاً بدلیل « ظرافت کلام » نویسنده است . از دیدگاه وی هر نوع قدرت و حکومتی که تحت تأثیر و برنامه حزب معینی باشد غیر کارگری است . حال قانونی ندارد که کدام برنامه و با چه ماهیتی . قطعاً ما نیز مخالف هر نوع

آنان تعیین کردند: به نام استقلال ما به هیچگونه سازمانهای سیاسی یا اجتماعی نخواهیم پیوست یا از آنان اطاعت نخواهیم کرد، و به نام استقلال ما در حق هیچکس که بتواند فعالیت اتحادیه ای کند تبعیض قائل نخواهیم شد (همان منبع) قطعاً نویسنده و آموزگار این تجربیات به گفته های رهبران اتحادیه همبستگی در باب استقلال کارگران باور دارد وگرنه می توانست با بیان وقایع و نتایج این جنبش اوضاعی بهائیت این اعضا را الهام نماید.

نویسنده آنجا که سخن از فرورداد ۲۱ ماهه ای ۲۱ آوت ۱۹۸۰ میان حزب حاکم در ایران و اتحادیه همبستگی می گوید بخش اساسی و اول فرورداد را بدون اشاره ای ناهیده می گوید. دانیل سینگر در این باره می گوید:

"اگر چه فرورداد مزبور دارای ۲۱ ماهه است، لیکن اساسی آن بر منای ماهه اول فرورداد است. در این ماهه کارگران اتحادیه ای با قبول اصل مالکیت اجتماعی انرژی تولید بر قانون اساسی موجوده ایران صحت گذارند. کارگران همچنین این امر را پذیرفتند که حزب کارگران متحده ایران (یعنی حزب کمونیست) همانا نیروی اصلی و هدایت کننده در ایران به حساب می آید و نیز کارگران اتحادیه ای موجوده در رابطه با پیمان های بین المللی را پذیرفتند. در مقابل کارگران اتحادیه ای از حق بوجود آورنده اتحادیه های کارگری جدید خود گران برخوردار شدند" (ساخت اتحادیه و جنبش کارگری ایران - دانیل سینگر)

همانطور که مشاهده میشود شاید یکی از بزرگترین فرس های جنبش کارگری ایران و راسی که تیغ ولسا پیمود در این ماهه از فرورداد نهان گشته است.

پذیرش حزب بوروکرات ایران و مالکیت اجتماعی همگام کردن اقتصاد دولتی و در یک کلام پذیرش این نظام بنحون سوسیالیسم مانع از آن شد که جنبش کارگری ایران جهت ایجاد حزب خود و مبارزه برای نفی بردگی مزدی مبارزه کند. همین تجربه نشان داد که کارگران ایران باید به نام استقلال، حزب و برنامه سیاسی خود را تدارک می دیدند و هیچ راه دیگری برای دفاع از استقلال طبقاتی خود نداشتند.

بدیده مارکس "افکار طبقه حاکم مردودان، افکار حاکم هستند، یعنی طبقه ای که نیروی حاکم مادی جامعه است، در عین حال نیروی حاکم معنوی نیز هست" بدین سان استقلال طبقاتی کارگران وقتی واقعیت می یابد که در مقابل ایده های حاکم پرچم ایده ها و برنامه خود را به اهتزاز در آورند. یافته های جدید رفاهی ما اما به دوره قبل از پیدایش طبقه مستقل صنعتی، برمی گردد زمانی که سوسیالیسم تخیلی به انتهای راه رسیده بود و پرودون و سپس باکونین به نمایندگی از طرف کارگران کارگاههای «مستقل» با هرگونه شکل ارگانیک و دارای تمرکز که یانگر منافع طبقه متمرکز صنعتی بود مخالفت می کردند. استقلال مورد نظر این رفقا مفهوم طبقه بعنوان طبقه یگانه و متحد را نفی کرده برنامه خود را بر خودمختاری کارگاههای مستقل بنا می کند.

ب - خودگردانی یا خود استثماری کارگران

همانطور که اشاره کردیم یکی از مولفه های بنیادی سیستم نظریات آناشیت های سندیکاگرا مقوله خودگردانی است. بدینم مدافعین این دیدگاه در انجمن چه درسهایی به ما می دهند.

"یکی از طرفداران پیگیر خودگردانی واقعی کارگران در کارخانه ها هنریک زلایفربود. وی اعضای فعال تریون آوت ۸۰ و از مشاورین همبستگی در کارخانه اتومبیل سازی در ورشو با بیش از ۲۰ هزارکارکن بود. زلایفیر در دو مقاله ای که در نوامبر ۱۹۸۰ منتشر شد، از خودگردانی در تمامی زمینه های اجتماعی و خودگردانی کارگری در کارخانه دفاع کرد. به عقیده وی خود گردانی کارگری هم باید شامل حتی کنترل و تصمیم گیری کارگران میشد، هم شامل خودمختاری

حکومت حزبی هستیم. حتی حکومت حزب کارگران کمونیست. اما کارگر پیشرو و کمونیست باید به این نکته توجه داشته باشد که شوراهای وقتی می توانند نفوذ کارمندی را در دستور کار خود قرار دهند که در مقابل احزاب قدرت طلب و بورژوا بايستند و مدافع برنامه و اکثرانیو کمونیستی باشند. اما تکرش فوق نه شوراهای نه هیچ گونه حزب و دولتی را با برنامه سوسیالیستی نمی پذیرد. بااین برداشت است که می نویسد:

"کارگری که در محیط کار خود، جایی که پیش از همه از آن سر در می آورد فرو دست و مطیع باشد، هرگز نمی تواند در سطح کل جامعه تصمیم بگیرد. شوراهای سیاسی اش به سادگی به ابزوری در دست این حزب یا آن حزب که اکثریت می آورد و دولت تشکیل میدهد تبدیل می گردند و عملاً از بین می روند. همچنانکه در روسیه چنین شد" (مسئله اساسی انقلاب کارگری رهایی اتحادیه کار است. کارگر تبعیدی شماره ۲۰)

اول- این پندار بیوهه ایست اگر تصور شود که کارگران می توانند شوراهای خود را از تملکات احزاب «تفا» از طریق داشتن حق کفین سرورش در محیط کاره حاکم کنند. کارگران انسانهایی آسانی و همین از تاثیر پذیری از محیط خود نمی باشند آگاهی طبقه کارگر بصورتی ناممکن شکل می گیرد. حتی در چهارچوب محل کار به یگانه و به یک اندازه شامل همه نمی شود، چرا که طبقه کارگر خود از پایه های متفاوتی تشکیل شده و آگاهی آنان نیز ناممکن است به همین سبب در هر مقطعی قشرهایی از کارگران مدافع برنامه احزاب غیر کارگری خواهند بود.

دوم- تجربیات «خودگردانی»، در کشورهای یوگوسلاوی - چیلی - الجزایر - و حتی ایران نشان داد که «تفا» خود گردانی در محل کار «به عنوان مدلی در خود می تواند اوضاعی تبدیل به خود «استثماری کارگران» و وسیله ای برای دفاع از سیستم بورژوازی و کار مزدی باشد.

سوم، همه تجربیات تاکتیکی جنبش ها و انقلابات نشان داده اند، اگر طبقه کارگر و بورژوا قشرهای پیشرو آن دارای برنامه سوسیالیستی و حزب سیاسی خود نباشند، این به منای آن هاست آنان به برنامه احزاب قدرت طلب غیر کارگری است. به همین دلیل «تفا» شرط تحقق جامعه «خودگردان» رفقا، ممنوعیت فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی خواهد بود. چرا که برای همین نگه داشتن کارگران از احزاب و برنامه های بورژوازی نمی توان به اندرزه های اضطراری، استقلال فیزیکی و... پناه بود.

چهارم: با توجه به شانوفندی مبارزه طبقاتی و نکات بالا است که وجود حزب و برنامه سوسیالیستی برای کارگران ضرورت می یابد. حزب کمونیست باید برای حاکمیت مستقیم خود کارگران و تبدیل برنامه سوسیالیستی به پرچم طبقه در فرین شوراهای محل کار فعالیت نماید. هیچ حزبی نباید به اعتبار «حریت» در دستگاه دولتی شوراهای اشخاص شود. چرا که هرگونه حکومت حزبی حکومت اقلیت است. دستگاه حزب باید اساساً از دولت جدا باشد.

نکته مورد اختلاف ما، نسخه های، همراه کننده ای است که این رفقا به نام «جمع بندی از تجارب جنبش کارگری» برای کارگران ایران می پیچند

بر همین مبنا است که در سراسر مقاله فوق کلامی در باره فقدان حزب کارگری، نداشتن اقل سوسیالیستی و در نتیجه تمکین کارگران به حزب بوروکرات دولتی و سپس سرمایه داری جهانی در ایران سخنی به میان نمی آید. اما هنگامی که نوبت پاسخ اتحادیه همبستگی به دولت میرسد نویسنده ترهات بی پایه رهبران بوروکرات را بصورت نائید آمیزی تکرار می کند:

"... آنان از این امر بی اطلاعند که هیچ نوع نیرویی ضد سوسیالیستی اکنون یا هر زمان دیگری، کوشش کرده باشد، بر جنبش مستقل اتحادیه ای مسلط شود.

کارخانه ما

(از تجارب جنبشهای کارگری ... نمونه لیسان)

اما مراجعه به تاریخ جنبش کارگری نشان می دهد که این پدیده کشف جدید رفاهی ما نیست و نمونه های آن در کشورهای متعدد به اجرا در آمده است . یوگوسلاوی اولین کشوری بود که اصول خودگردانی را بطور رسمی در قوانین مربوط به سازماندهی و مدیریت کار - در سال ۱۹۵۰ - وارد نمود . رهبران الجزایر نیز بعد از انقلاب آن کشور و با الهام از « تجارب دیگر کشورهای برابر » خودگردانی را در بخش چشمگیری از صنایع به اجرا گذاشتند .

در نیلی تحت حکومت آینده بسیاری از کارخانجات و صنایع طی سالهای ۱۹۷۲-۱۹۷۰ بصورت خودگردانی اداره می شدند که به هنگام شکست آینده و استقرار دیکتاتوری از بین رفتند .

در لیسان نیز خودگردانی نه بوسیله جنبش کارگری و حاصل برآمد آن بلکه در ابتدا بوسیله حزب حاکم در سال ۱۹۵۶ مطرح گشت . (ساخت اقتصادی و جنبش کارگری لیسان - پل سولوی - هانبل سینگر ... ترجمه مازندرانی)

قبل بوزوا و احزاب بوروکرات نیز تلاش کرده اند با به اجرا در آوردن این طرح شدت بهره ریزی و استثمار را بالا ببرند . مطالعه نمونه های یوگوسلاوی ، نیلی ، الجزایر و لیسان صحت گفته ما را اثبات می کند .

رفاهی ما با تبلیغ خودگردانی و خودمختاری کارگاهها از ترس بوروکراسیم از همین امروز به آشفتگی بازار تن داده اند . فرض کنیم بنا به آنچه که رفتار میکنند بافاسمه در فرمایش انقلاب ارگانهای خودگردان در کارگاههای خود مختار مستقر شده است و پروتاریای ایران هم هر نوع دولت و حزب را باطل اعلام کرده است .

باز هم فرض کنیم که مشکلات غیر قابل چشم پوشی دوران انتقال هم اساسا در برابر ما قرار نداشته . سؤال این است که آیا بدون برنامه ریزی متمرکز و بدون نقشه مدفیند در سطح کشور و حتی فراتر از آن بدون کنترل طبقه کارگر بر همه شاخه های تولید امکان تحقق « جامعه سوسیالیست خودگردان » مورد نظر رفتار وجود دارد؟

آیا رفاهت کارگاههای خود مختار موجب نمی شود تا کارخانجاتی که دارای تکنولوژی برتر هستند بر کارگاههای ضعیف تسلط یابند . آیا مبادله برابر با فرض صاحب جمعی در کارگاهها همانند مبادله برابر میان کشورها به معنای تبادل کالاهای نابرابر نخواهد بود؟

آیا این توهم و رویا به همان میزان سرمایه داری اصلاح شده و مستقل خیالی نیست ؟ آیا تقسیم اجتماعی کار ، پول ، کنار میان کار پدی و فکری به یکباره از میان خواهند رفت ؟ جنبش کارگری به میزان یک قرن تجربه در این زمینه اندوخته و انتقادات شکست خورده تکنونی مستوره های بسیار ارزنده ای برای ما بجای نهاده است . اگر در واقع به امر انقلاب و رهایی کار می اندیشیم لازم است تا به معضلات و موانع واقعی برداریم . اما بنظر می رسد که رفاهی ما حتی به انقلاب و تشکل نیز بطور جدی باور ندارند .

... فرس های مارکسی و تشکیلات خودگردان

طالع « رهایی اقتصادی کار » که وظیفه دفاع از مبانی نظری شبه آنارشستی خودگردانی را به عهده دارد ، در کلیت خود نوشته ای است مفلوس و متناقض .

نویسنده نقطه عزیمت خود را در انقلاب کارگری بیگانگی کار و از میان بردن تقسیم کار قرار داده است . نکته جالب اینکه وی در این جهت به بندهایی از اساسنامه موقت بین الملل اول استناد می کند تا لزوم نفی سلسله مراتب کارخانه و سازماندهی نوین تولید بر اساس « جامعه آزاد و برابر » را اثبات نماید . مراجعه به مارکس و آموزش های وی برای اثبات نظرات و برداشت های غیر مارکسیستی روش ناشایسته ای است که برخلاف هدف نویسنده او را در شرایط دشواری قرار می

می دهد . وی به اساسنامه بین المللی کارگران استناد می کند تا ایده رفاهی کار را بدون لزوم تشکیل حزب انقلابی اثبات نماید . در حالیکه ماده ۷ همان اساسنامه در باره استقلال طبقاتی و تشکل کارگران چنین می گوید :

« پروتاریا در مبارزه علیه قدرت جمعی طبقات دارا نمی تواند بعنوان یک طبقه عمل کند مگر اینکه خود را بعنوان حزب سیاسی مستقلی علیه کلیه احزاب قدیمی که توسط طبقات دارا بوجود آمده است سازمان دهد . این سازماندهی پروتاریا در حزب سیاسی اش برای پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف نهایی آن یعنی انقاع طبقات اجتناب ناپذیر است » (اساسنامه موقت بین المللی کارگران - نشر راه کارگر)

انگاه نویسنده مقاله رفاهی کار مجددا به فراموشی آموزشهای مارکس در بین الملل دوم اشاره می کند و سپس لزوم کنترل و خودگردانی را نتیجه می گیرد . وی خود اساسی ترین درس کمون پاریس را از طریق چشم پوشی بر لزوم تشکیلات و حزب ارگانیک برای انقلاب را به فراموشی می سپارد .

اما انگلس در باره کمون طی نامه ای به تروتسکی می نویسد :

« ... من چیزی التورته ای تر از یک انقلاب سریع ندارم . وقتی فراده خود را بوسیله همبها و گلوله های فتنک به دیگران می قولاند - مثل هر انقلاب - در این صورت بنظر من التورته بگاز برده می شود . کمبود التورته و مرکزیت بود که منجر به نابودی کمون شد . بعد از پیروزی ، هر کاری مایلید با التورته و غیره بکنید ، ولی برای مبارزه باید همه نیروهایمان را متشکل سازیم و آنها را بر روی نقطه حمله واحدی متمرکز نمایم ... » (انگلس نامه به کارلو تروتسکی در تورین)

مراجعه به اساسنامه بین الملل کارگران و با استناد به فرمایش کمون جهت نفی ضرورت و لزوم حزب ارگانیک و متمرکز طبقه و جانشین نمونه ایمن خود گردانی با آن تنها نشان می دهد که نویسنده خود به میزان فاصله اندیشه ها و یافته هایش با آموزش های مارکس پی نبرده است . بر همین اساس است که او با تاکید بر ساختار غیر متمرکز اتحادیه خودگردان همبستگی و یا تاکید بر خودگردانی و خودمختاری کارگاه و کارخانه به توجیح و استدلال رفاهی اقتصادی کار می پردازد .

... اصلاح اتحادیه ها یا تناقضات ذهنی

آنان نه هدف خود را سرنگونی دولت حاکم و تصرف قدرت سیاسی توسط ارگانهای خودگردان کارگری قرار داده بودند و نه اصولا در باره مسئله قدرت سیاسی و رهایی اقتصادی کار نظر واحدی داشتند و بعضیهای جامعه در درون خود انجام داده بودند . هدف اساسی غالب رهبران کارگری که در این اتحادیه ها گرد آمده بودند و بعدا در تشکیل همبستگی نقش مهمی داشتند فشار آوردن به حزب و دولت حاکم و گرفتن امتیازاتی از آن بود و نه انتقال قدرت سیاسی به کارگران (از تجربیات ... نمونه لیسان)

نوشته تجارب کارگری مملو است از ایرادهای این چنینی به اتحادیه همبستگی و رهبران بوروکرات آن . همانگونه که می بینیم رفیق ما اتحادیه همبستگی را بدین دلیل که هدفش سرنگونی دولت حاکم و جانشین ساختن ارگانهای خودگردان نبوده سرزنش می کند . گویند نویسنده بخش اول قرارداد ۶۱ ماده ای اتحادیه و دولت را ، مبنی بر جاری بودن اصل مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید و حقانیت رهبری حزب فراموش کرده است . رهبران همبستگی و لیخ ولسا خود به خوبی آگاه بودند که کدام برنامه سیاسی را به پیش می برند . این نویسنده است که تناقضات ذهنی و ابهامات و سردرگمی خود را به واقعیات بیرونی نسبت می دهد و به « بیدگاههای » همبستگی انتقاد می کند .

نکته مهم این است که نویسنده بحث خود را بر این پیش فرض قرار داده ، که گویند سرنگونی دولت و جانشین ساختن یک آکترناتیو « سوسیالیستی » الحق و چشم انداز یک اتحادیه « خوب » است . اما لیخ ولسا رهبر اتحادیه همبستگی صادقانه پاسخ

ماه از صفحه ۲۱

برخی به منتقد می دهد :

می بایست برای کنترل جریان حوادث روزمره ، نیرو را دو برابر کرد ، موقعی در اوضاعی را هر خط سیر پیشنهاد کرد ، از حوادث ناگزیر اجتناب ورزید ، هر جا که طالبان عنان گسیخته مستقیماً پاره ای از ساختارهای محسوس حاکمیت را تهدید می کند از ضربه گیر استفاده کرد . در جریان دهها جلسه ناچار بودم با گرایش کمیسی مبنی بر تسویه حساب رؤسای بخش ها ، با مدیرانی که در مؤسسه های خود بنام شده بودند و نمایندگان حاکمیت در سطوح مختلف مبارزه کنم .

(راه امیدس ۲۴۲ - لیخ والس) . همانگونه که از سخنان لیخ والس برمی آید اتحادیه همبستگی و تمامی اتحادیه های کارگری تنها به لطف چانه زنی زنده هستند . اتحادیه های کارگری برخلاف تصور نویسندگان ، خود حاصل بقا و وجود سیستم بودگی مزدی بوده و موجودیت شان نیز به باز تولید این سیستم گره خورده است .

کارگران برای انقلاب در قدم اول مجبورند از نقد اتحادیه و پارلمان شروع کنند و به ارگانهای اعمال ابراهه مستقیم خود - شوراهای و کمیته ها - متکی شوند ،

کارگران در اروپا مدهاست که نقد خود را از اتحادیه ها به عنوان نهادهای سرمایه برای تلوم اقیاد آنان آغاز کرده اند . آنان به تجربه دریافته اند که مقطع

روبرویی طبقه علیه طبقه همان مقطعی است که باید اتحادیه ها نیز همانند پارلمان ها و دیگر نهادهای سرمایه از سر راه انقلاب برچیده و ارگانهای انقلابی - شوراهای

- را جانشین آن نمایند . چه ملیت گروای کشور پیرامونی و روشنفکران فردگروای شبه آنارشیست نیازمند تجربه روبرویی این ارگانهها با کارگران نا تئوری های خود

را اصلاح نمایند و بر اساس آن افق انقلابی و سوسیالیستی برای اتحادیه ها قائل شوند . با اتکا به باورهای فوق است که امروز بخشی از رفقا استراتژی خود را

بر اساس « تشکیل مستقل کارگری » ، خودگردانی و عدم تمرکز قرار میدهند و بدون اشاره ای به برنامه و سازمانیابی حزبی ، سخن از استقلال طبقاتی می رانند .

همین تفکرات است که امروز الگو و مصداق خود را در انجمن می یابد . تجربه و جمع بندی دوساله ما بعنوان هیئت هماهنگی عواقب زیانبار این دیدگاهها را به فعالین انجمن نشان داد . اما مسیر تجربه ، عواقب خودگردانی و خودمختاری صنایع به پهبایی به مراتب گرافتر طی خواهد شد .

ما بر روی ایده ها و گرایش شبه آنارشیست - سندیکا گرا بدین دلیل مکتب کردیم که انتقاد به جهت گیری سیاسی آنان در شرایط کنونی اهمیت ویژه ای دارد . برخی از فعالین جنبش کارگری به این تفکرات بهانه یک آتورتاتیو « نوین » روی آورده اند . امروز سر برآوردن این تفکرات از درون انجمن حاصل یک تحول و دگربرداری

در میان بخش از فعالین آن است . نتیجه این دگربرداری جز رویگردانی از سوسیالیزم به عنوان تنها آتورتاتیو سرمایه داری نمی تواند باشد . اکنون تلاش برای حفظ وضعیت فعلی تحت عنوان « تشکیل مستقل کارگری » چنین روندی را تسریع

میکند . روندی که نمی تواند در خلعت اهداف طبقه کارگر باشد . تجربیات جنبش کارگری بروشنی نشان داده است که کارگران هر هر برآمد انقلابی به حکم

موضیبت عینی خود دست به ایجادتشکل های مستقل میزنند . (نمونه ملموس چنین تجربه ای شکل گیری شوراهای در انقلاب ۵۷ میباشد) . اما مهمترین مسئله تثبیت

این تشکلهای و دفاع از استقلال طبقاتی آنان است . این امر جز از طریق ارتقاء این تشکلهای به ارگانهای حاکمیت کل طبقه با اتکا به برنامه سوسیالیستی ممکن نیست .

به همین سبب نیز کارگران کمونیست میبایست مبلغ سوسیالیزم و ضرورت لغو بودگی مزدی باشند . این است تروژنامه و چشم انداز ما از سیر حرکت و جایگاه انجمن .

امیدواریم که این جمع بندی هرجهت گیری مثبت هشتمین مجمع عمومی مؤثر افتد

محمد کشاورز - بهمن البرزی ۱۹۹۵ / ۷ / ۲۰



می تواند در زمینه تبادل تجربه و ارتقاء آگاهی کارگران در آفریقای جنوبی باشد . تاکنون طبقه کارگر در آفریقای جنوبی در حالت ایزوله بسر می برد . دلیل اصلی این موضوع هم وجود احزاب استالینیستی بود که دیگر از سر راه برداشته شده اند . اکنون فرصتی پیش آمده که طبقه کارگر بخود

آید و به کارگران و تجارب آنها در سایر کشورها نگاه کند . فکر می کنم اگر بتوانیم از طریق تبادل نظر کتبی هم که شده تجارب خود را به یکدیگر منتقل کنیم قدم بزرگی در این راستا خواهد بود .



متشکریم

دهند . در خاتمه ضمن تشکر فراوان به خاطر قبول این مصاحبه از شما خواهش می کنیم چنانچه موضوعی در رابطه با استحکام بیشتر روابط ما با کارگران آفریقای جنوبی به نظرتان می رسد ، آنرا بیان کنید .

گفتگوی شما با من به خوبی مشخص می کند که رفقای کارگر ایرانی ما چقدر راجع به جنبش کارگری در آفریقای جنوبی حساس و علاقه مند هستند . ما به کمک تمامی رفقای کارگر خود در سایر نقاط جهان احتیاج مبرم داریم . این کمکها بویژه

محاكمه کشیده می شوند . در گذشته هنگام گفتگو با بعضی از کارگران وقتی می گفتم دولت در آینده دست به چنین اقداماتی خواهد زد ، برایشان فیر قابل قبول بود . آنها می گفتند مانندلا هرگز چنین اقدامی نخواهد کرد . اکنون آنها با انبوهی از تجربه ، خود به عینه پی به واقعیت وجودی این دولت برده اند . از ظرفی تن فکر می کنم که رفقای ایرانی باید با توجه به تجربه عینی خود در انقلاب ایران نقطه نظرات خود را در مورد جنبش کارگری آفریقای جنوبی و همچنین چشم اندازشان را نسبت به آینده این جنبش مطرح کرده و در اختیار کارگران در آفریقای جنوبی قرار